ویرایش بازنگری‌شده و گسترش‌یافته

در نقد قدرت

شهروند، دولت و پادشاه در ایران فردا



دکتر پیمان بخشایش، جراح تروما

MD, PhD, MBA

۲ آذر ۱۴۰۵ · ۲۳ نوامبر ۲۰۲۶

فهرست مطالب

کشور مال چه کسی است؟	۳
چرا اصلاً به قدرت سیاسی نیاز داریم؟	۴
از نادرشاه تا پرسش ناتمام مشروطه	۵
چه کسی سوختنِ دست را به مرکز خبر می‌دهد؟	۶
دولتی که می‌تواند اشتباهش را اصلاح کند	۷
آزادی چه نسبتی با نان، شجاعت و خلاقیت دارد؟	۸
چاپلوسی و بازی تاج‌وتخت	۹
رنسانس ملی و حقِ صاحب‌خانه	۱۰
شاهزاده، رأی مردم و حدود اختیار	۱۱
مشروطه را در زندگی یک شهروند بسنجیم	۱۲
منابع و یادداشت‌ها	۱۳

فصل ۱

کشور مال چه کسی است؟

اگر فردای تغییر حکومت در ایران، زنی در آبادان از تصمیم وزیری انتقاد کند و همان روز با خیال راحت به سر کارش برود، چیزی در این کشور عوض شده است. اگر آن وزیر هم بتواند بودجه‌ای را که مجلس تصویب کرده به ساخت بیمارستان برساند و بابت تأخیرش جواب بدهد، تغییر دیگری هم رخ داده است. من هر دو را برای ایران می‌خواهم. زن باید قدرت حرف زدن داشته باشد و وزیر قدرت کار کردن. بحث من دربارهٔ قدرت از همین‌جا آغاز می‌شود.

در پادشاهی پارلمانی، پادشاه رئیس کشور است و مسئولیت ادارهٔ روزمره با نخست‌وزیر و دولت است. در جمهوری پارلمانی، رئیس کشور می‌تواند رئیس‌جمهوری باشد که بخش بزرگی از وظایفش نمایندگی کشور است و حدود اختیار او را قانون تعیین می‌کند. در جمهوری ریاستی، ریاست کشور و قوهٔ مجریه در یک مقام جمع می‌شود. نظام‌های نیمه‌ریاستی نیز اختیار اجرایی را، به شیوه‌های متفاوت، میان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر تقسیم می‌کنند. عنوان‌هایی چون «جمهوری خلق» یا «جمهوری سوسیالیستی» از تاریخ و ادعای سیاسی حکومت خبر می‌دهند. برای شناخت قدرت واقعی باید دید چه کسی وزیر را برمی‌گزیند، چه کسی می‌تواند او را برکنار کند و چه کسی حق دارد در انتخابات با حاکمان رقابت کند. [۱] [۲] [۳]

از میان این شکل‌ها، ترجیح من برای ایران پادشاهی مشروطهٔ پارلمانی و سکولار است. نخستین وظیفه‌ام در دفاع از آن این است که به هموطن جمهوری‌خواهم بگویم رأی تو دقیقاً به اندازهٔ رأی من اعتبار دارد. اگر او نتواند در مخالفت با من حزب تشکیل دهد، در تلویزیون حرف بزند و برای نظرش رأی جمع کند، حق انتخابی که برای خودم قائل شده‌ام برای او وجود ندارد. مادهٔ ۲۱ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر ارادهٔ مردم و انتخابات واقعی و ادواری را مبنای اقتدار حکومت می‌داند. [۴]

در چنین نظامی، صاحب کشور بودن معنایی روزمره پیدا می‌کند. زنی که مالیات می‌دهد حق دارد بداند بیمارستان شهرش کِی باز می‌شود. خبرنگاری که تاریخ وعده را به وزیر یادآوری می‌کند دارد سهمش از ادارهٔ کشور را به کار می‌گیرد. پادشاه، رئیس‌جمهور یا وزیر، هر عنوانی که داشته باشد، باید جای این دو نفر را در حساب قدرت ببینند.

فصل ۲

چرا اصلاً به قدرت سیاسی نیاز داریم؟

دو شهر را تصور کنیم که آبشان از یک رودخانه می‌آید. بالادست می‌خواهد کشاورزی‌اش را توسعه دهد و پایین‌دست برای آب آشامیدنی تابستانش نگران است. هر دو دلیل دارند. جلسه را که ترک کردند، کسی باید مسئول اندازه‌گیری آب، اجرای قرارداد و پاسخ دادن در روز کم‌آبی باشد. قدرت سیاسی از همین نیاز ساده برمی‌آید. برخی کارها را تنها وقتی می‌توان انجام داد که اختیار تصمیم و مسئولیت نتیجه در جایی معین جمع شود. جاده‌ای که از چند استان می‌گذرد، دفاع از مرزها و ادارهٔ خزانه نیز چنین‌اند.

در فلسفهٔ سیاسی میان توانِ واداشتن مردم به اطاعت و حقِ فرمان راندن فاصله‌ای هست. ممکن است کسی از ترس جریمه یا از سر عادت اطاعت کند. همین رفتار به‌تنهایی به ما نمی‌گوید حکم عادلانه بوده یا صادرکننده‌اش صلاحیت داشته است. بحث مشروعیت از آنجا جدی می‌شود که شهروند می‌پرسد به چه دلیل باید تصمیمی را بپذیرم که خودم با آن مخالفم؟ [۵] پاسخ من این است که در وضع قانون سهم داشته باشم، دلیل تصمیم را ببینم، راه اعتراض و جبران برایم باز باشد و بتوانم در موعد مقرر به تغییر دولت رأی بدهم.

برای تقسیم آب، یک دستگاه اجرایی به اندازه‌گیر، کارشناس، بودجه و ضمانت اجرا احتیاج دارد. در همان حال، کشاورز پایین‌دست باید بتواند داده‌های دولت را با اندازه‌گیری خودش مقایسه کند. چه بسا او زودتر بداند دریچه‌ای که روی نقشه سالم ثبت شده ماه‌هاست خراب است. اگر به نام اقتدار وزیر دهانش را ببندیم، اختلاف حقوقی امروز به شکست اجرایی فردا تبدیل می‌شود. حکومتی که این خبر را می‌گیرد و تصمیمش را عوض می‌کند، اختیار خود را بهتر به کار برده است.

به همین دلیل، من از تمرکزِ مسئولیت و حق همگانیِ پرسش دفاع می‌کنم. برای مردم باید معلوم باشد چه کسی امضا کرده و تا چه وقت باید پاسخ دهد. برای مسئول هم باید معلوم باشد چه کارهایی را حتی با پشتیبانی اکثریت نمی‌تواند بکند. منزلت انسان و برابری او در برابر قانون از جملهٔ همین حدود است.

فصل ۳

از نادرشاه تا پرسش ناتمام مشروطه

در دوره‌هایی از تاریخ ایران، مردم به چشم دیده‌اند که فروپاشی قدرت مرکزی برای زندگی عادی چه معنایی دارد. در سدهٔ هجدهم، نادر افشار پس از فروپاشی اقتدار صفوی بخش‌های بزرگی از قلمرو ایران را بازپس گرفت. پس از مرگش رقابت بر سر قدرت دوباره کشور را گرفتار کرد. [۶] نادر توانست نیروهای پراکنده را گرد هم آورد. مسئله برای من این است که از توانایی یک فرمانده چه مقدار به نهادی منتقل شد که روز بعد از مرگ او هم می‌توانست اختلاف‌ها را حل کند؟

مشروطه‌خواهان پرسش دیگری پیش کشیدند. چگونه می‌توان قدرت مرکزی را نگه داشت و در عین حال معلوم کرد چه کسی در برابر ملت مسئول است؟ اصل ۲۶ متمم قانون اساسی ۱۲۸۶ منشأ قوای مملکت را ملت دانست. اصل ۴۴ مسئولیت وزیران در برابر مجلسین را تصریح کرد و اصل ۴۵ اجرای فرمان‌های مربوط به امور مملکتی را به امضای وزیر مسئول پیوند زد. در همان متن، اصل دوم برای مجتهدان در قانون‌گذاری جایگاهی ویژه قائل شد. [۷] این دو وجهِ یک سند تاریخی‌اند. برای ساختن ایران سکولار می‌توان دستاورد نخست را ادامه داد و امتیاز دینی در قانون‌گذاری را کنار گذاشت.

رضاشاه پهلوی بعدها با تأسیس و گسترش سازمان‌های سراسری، به دولت توان اجرای تصمیم در مقیاس کشور بخشید. ارتش ملی، راه‌ها و گسترش دستگاه اداری و صنعت بر زندگی مردم اثر گذاشتند. [۸] کسی که محصولش را پیش از فساد به بازار می‌رساند یا بیمارش را به شهر می‌برد، ارزش راه را به‌خوبی می‌فهمد. نقد قدرت از قدر این خدمت کم نمی‌کند. خود راه پرسش تازه‌ای پیش می‌آورد. اگر ساختن آن مستلزم گرفتن زمین کسی باشد، چه مرجعی قیمت را تعیین می‌کند و مالک چگونه به آن اعتراض می‌کند؟

تاریخ ما هم خطر پراکندگی قدرت را نشان می‌دهد و هم هزینهٔ تمرکز آن در یک شخص را. وقتی امروز از قدرت مرکزی دفاع می‌کنم، به سازمانی فکر می‌کنم که مالیات بگیرد، مرز را نگاه دارد و حکم دادگاه را اجرا کند و با رفتن رئیس دولت از کار نیفتد. وفاداری به میهن ایجاب می‌کند دربارهٔ قواعد جانشینی و حدود اختیار به همان جدیت سخن بگوییم که دربارهٔ شایستگی فرمانروا.

فصل ۴

چه کسی سوختنِ دست را به مرکز خبر می‌دهد؟

به‌عنوان جراح تروما، وقتی می‌خواهم رابطهٔ مرکز و جامعه را توضیح بدهم، به دستی فکر می‌کنم که به سطح داغی برخورد کرده است. گیرنده‌های حسی محرک آسیب‌زا را دریافت می‌کنند. پیام از راه عصب حسی به نخاع می‌رسد و یک مدار نخاعی از راه عصب حرکتی عضلات را به عقب کشیدن دست وامی‌دارد. اطلاعات هم‌زمان به سوی مغز هم می‌رود. برای شروع این واکنش حفاظتی لازم نیست انسان صبر کند تا آگاهانه تصمیم بگیرد دستش را پس بکشد. مغز می‌تواند بعدتر علت حادثه را تشخیص دهد و رفتار بعدی را تغییر دهد. [۹]

مرکز تصمیم‌گیری در یک کشور هم به خبرهایی وابسته است که دور از پایتخت به دست می‌آید. نخستین کسی که می‌فهمد پل ترک برداشته شاید رانندهٔ اتوبوس مدرسه باشد. او ترک را می‌بیند، اما نه بودجهٔ تعمیر دارد و نه اختیار بستن راه. شهرداری می‌تواند گزارش را ثبت کند، مهندس را بفرستد و در صورت خطر، عبور را موقتاً متوقف کند. وزارت راه باید منابع لازم برای تعمیر را تأمین کند و اگر همین عیب در چند شهر دیده شد، استاندارد ملی را تغییر دهد. بازگشایی پل هم باید به همان راننده و خانواده‌ها اطلاع داده شود.

این تشبیه حدی دارد که برای من مهم است. دست دربارهٔ تصمیم مغز حق سیاسی ندارد. مردم ایران عقل، اراده و حق دارند. ممکن است راننده با شهردار مخالف باشد، شکایت کند یا در انتخابات بعدی خودش نامزد شورا شود. امتیاز شبکهٔ انسانی دقیقاً همین‌جاست. خبر از راه‌های گوناگون می‌رسد و حتی کسی که در سازمان پست و مقامی ندارد می‌تواند تصمیمی را اصلاح کند. مطبوعات، دانشگاه، اتحادیه، شورا، مجلس و دادگاه هر کدام راه جداگانه‌ای برای رساندن خبر و پیگیری آن‌اند.

دولت چابک را با شتاب صدور فرمان نمی‌سنجم. می‌پرسم میان نخستین گزارش ترک پل و ایمن شدن مسیر مدرسه چند روز گذشت؟ چه کسی اختیار داشت به‌موقع عمل کند؟ آیا خانواده‌ای که وسیلهٔ نقلیه ندارد در تصمیم مربوط به مسیر جایگزین شنیده شد؟ اگر همهٔ این پرسش‌ها باید از میز یک نفر در پایتخت بگذرند، حتی باهوش‌ترین زمامدار کشور هم دیر به صحنه می‌رسد.

فصل ۵

دولتی که می‌تواند اشتباهش را اصلاح کند

برنامهٔ رایانه‌ای هم می‌تواند به فهم این رابطه کمک کند. نسخهٔ تازهٔ یک برنامه را با نمونه‌های واقعی می‌آزمایند، موارد شکست را ثبت می‌کنند و پس از تغییر دوباره همان موارد را می‌سنجند. یک سامانهٔ هوش مصنوعی با گذشت زمان لزوماً بهتر نمی‌شود. چه بسا خطای دیروز را در مقیاس بزرگ‌تری تکرار کند. برای یادگیری باید کسی تعیین کند چه چیز خطا است، چه شواهدی آن را نشان می‌دهد و چه کسی اختیار توقف یا اصلاح سامانه را دارد. چارچوب مدیریت ریسک هوش مصنوعیِ مؤسسهٔ ملی استاندارد و فناوری آمریکا نیز بر پایش پس از به‌کارگیری، دریافت بازخورد و امکان اعتراض و مداخله تأکید دارد. [۱۰]

فرض کنیم خانواده‌ای به دلیل قدیمی بودن نشانی در پروندهٔ اداری، کمک‌هزینهٔ مسکنش را از دست داده است. از دید اداره، نامه ارسال شده و پرونده بسته است. از دید مادر خانواده، اجاره سه روز دیگر سر می‌رسد. پاسخ‌گو بودن از لحظه‌ای آغاز می‌شود که او بتواند بدون تلفن هوشمند هم با انسانی تماس بگیرد، دلیل تصمیم را بفهمد و مدارکش را ارائه کند. دلسوزی در این مثال یعنی کارمندِ دارای اختیار بتواند تا رسیدگی فوری، با ضابطه‌ای روشن از بی‌خانمان شدن خانواده جلوگیری کند. آبروی این زن و محرمانگی اطلاعاتش نیز بخشی از نتیجه است.

بازبین باید بتواند حکم اشتباه را برگرداند، حق از دست رفته را جبران کند و سراغ پرونده‌های مشابه برود. کافی نیست بگوییم نرم‌افزار اصلاح شد. باید معلوم شود چند خانواده هنوز منتظرند، چه مدت معطل مانده‌اند و آیا کسانی که زبان اداری را خوب نمی‌دانند بیشتر از دیگران حذف شده‌اند. مجلس و نهاد ناظر می‌توانند نتیجهٔ تجمیعی را ببینند بی‌آنکه نام خانواده‌ها منتشر شود. مسئولیت سیاسی تصمیم همچنان با وزیر است. او نمی‌تواند پشت پاسخِ «رایانه چنین تشخیص داد» پنهان شود.

در مشورت عمومی نیز همین قاعده صادق است. اگر شورا از مردم نظر می‌خواهد، باید بعداً بگوید کدام پیشنهاد را پذیرفت، کدام را کنار گذاشت و چرا. راهنمای مشارکت شهروندی سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی بازگرداندن نتیجه به شرکت‌کنندگان را بخشی از خود فرایند می‌داند. [۱۱] شهروند زمانی دوباره برای نوشتن یک پیشنهاد وقت می‌گذارد که بار نخست دیده باشد نوشته‌اش به دست چه کسی رسیده و چه تغییری داده است.

فصل ۶

آزادی چه نسبتی با نان، شجاعت و خلاقیت دارد؟

فرض کنیم چند مهندس در آبادان می‌خواهند قطعه‌ای را که امروز وارد می‌کنیم در داخل بسازند. یکی تجربهٔ کار در پالایشگاه دارد، دیگری نقشه را کشیده و سومی حاضر است پس‌اندازش را روی ساخت نخستین نمونه بگذارد. برای آغاز کار باید بتوانند قراردادی ببندند که با تغییر مدیر از اعتبار نیفتد. اگر یک بنگاه وابسته به قدرت قرارداد را برخلاف ضابطه به دست آورد، دادگاهی باید باشد که مهندسان بتوانند از آن بنگاه شکایت کنند و فردا هم مجوز کارشان سر جایش بماند. امنیت برای این سه نفر چنین معنایی دارد.

همین کارگاه را چند ماه جلوتر ببریم. کارگری جوان متوجه عیبی در قطعه می‌شود که مهندس طراح ندیده است. اگر برای حرف زدنش تحقیر شود، فردا آن عیب راهی بازار خواهد شد. اگر سرپرست به او گوش بدهد و سهمش را در حل مسئله به رسمیت بشناسد، دفعهٔ بعد کسی زودتر از او دست بلند می‌کند. در جامعه نیز آزادی بیان به انسان مجال می‌دهد جرئت خود را تمرین کند. بحث آزاد میان اهل فن قضاوت را دقیق‌تر می‌کند. وقتی دانستهٔ یک کارگر می‌تواند نظر یک مدیر را عوض کند، خلاقیت از انحصار صاحبان عنوان بیرون می‌آید.

اقتصاد موفق به مرزی روشن میان مال عمومی و منفعت خصوصی نیاز دارد. از مالیات همین کارگاه مدرسه و راه ساخته می‌شود و شاید شرکت دیگری برای ساخت آن‌ها قرارداد بگیرد. در هر دو سو باید امکان دیدن حساب‌ها و اعتراض به واگذاری‌ها وجود داشته باشد. پژوهش عجم‌اوغلو و همکارانش، با بررسی مجموعه‌ای از کشورها، اثر مثبت گذار به دموکراسی را بر تولید سرانه در بلندمدت گزارش می‌کند و از سرمایه‌گذاری، آموزش و سلامت به‌عنوان مسیرهای احتمالی نام می‌برد. از این نتیجه نمی‌شود نرخ رشد معینی برای ایران وعده داد. [۱۲]

در سنجش رفاه، امید به زندگی و امکان تحصیل را باید کنار درآمد دید. برای سنجش توان تولید نیز تنوع صادرات و دانشی که ساخت کالاهای پیچیده می‌خواهد اهمیت دارند. [۱۳] [۱۴] خود من می‌خواهم یک پرسش دیگر هم مطرح کنم. آیا آن کارگر می‌تواند در محله‌ای امن خانه بگیرد، انجمن صنفی داشته باشد، برای شورای شهر نامزد شود و آینده‌ای در ایران برای فرزندانش ببیند؟ بهبود وضع جامعه وقتی در زندگی او جا می‌افتد که تلاشش در کارخانه و رأیش در شهر، هر دو اثر داشته باشند.

فصل ۷

چاپلوسی و بازی تاج‌وتخت

بازی تاج‌وتخت همیشه با درخواست یک مقام بزرگ شروع نمی‌شود. گاهی با تعیین فهرست کسانی شروع می‌شود که می‌توانند وارد یک جلسه شوند. کسی که در را نگه داشته یاد می‌گیرد کدام سخن مهمان را خوشحال می‌کند، کدام پرسش عکس یادگاری را به تأخیر می‌اندازد و دعوت از کدام کارشناس، انحصار خودش را می‌شکند. پس از چند جلسه، همهٔ حاضران ظاهراً هم‌رأی‌اند. ممکن است شاهزاده یا هر رهبر دیگری صادقانه گمان کند که نظر جامعه را شنیده، در حالی که تنها از میان کسانی شنیده که از آن در گذشته‌اند.

این رویه را در بخشی از طرفداران پهلوی نقد می‌کنم، چون خودم به پادشاهی مشروطه باور دارم. آنچه «پهلویسم آرزوگرا و گذشته‌گرا» خوانده‌ام، در بدترین صورتش به فرد القا می‌کند که آینده‌اش به فاصلهٔ صندلی او از پادشاه بستگی دارد. در چنین محیطی رساندن خبر ناخوشایند نشانهٔ بی‌وفایی می‌شود. کارشناس کم‌کم سکوت می‌کند، مدیر شکستش را پنهان می‌کند و آن‌که برای جمع کردن رأی خود را به دردسر انداخته پشت در می‌ماند. سرانجام همان رهبری که همه ادعای حمایت از او را دارند، بی‌خبرترین فرد جمع می‌شود.

برای شکستن این عادت، از خودمان شروع کنیم. کسی که برای یک مسئولیت عمومی پیشنهاد شده، باید توضیح دهد چه کاری از او برمی‌آید، با چه امکاناتی و تا چه وقت. اگر دوستی یا خویشاوندی او با تصمیم‌گیر در انتخابش اثر دارد، این رابطه باید معلوم باشد. صورت‌جلسه باید نظر مخالف را هم ثبت کند. در «وفاداریِ قابل اندازه‌گیری» پیشنهاد کردم هر کس کارنامهٔ خدمتش را عرضه کند و توضیح دهد چه تعهدی پذیرفته و چه باری را از دوش دیگری برداشته است. شکستِ صادقانه گزارش‌شده هم بخشی از کارنامه است. [۱۵]

از پادشاهی که برای ایران می‌خواهم انتظار دارم بتواند کسی را بشنود که هرگز در ستایش او شعاری نداده است. از مشروطه‌خواهی مانند خودم هم انتظار دارم از حق همان انسان برای رسیدن به مقام، بر پایهٔ صلاحیت و رأی مردم، دفاع کند. وفاداری به مشروطه اینجا هزینه پیدا می‌کند. گاهی باید بپذیریم فرد شایسته‌تر، دوست نزدیک ما نیست و در یک انتخابات آزاد ممکن است جای خود ما را بگیرد.

فصل ۸

رنسانس ملی و حقِ صاحب‌خانه

من انقلاب جاری ایران را جلوهٔ سیاسی یک رنسانس ملی می‌بینم. این تعبیر از مشاهده و تفسیر من می‌آید. وقتی ایرانی‌ای به شاهنامه بازمی‌گردد، ممکن است در سرگذشت پهلوانی زبان تازه‌ای برای بیان شجاعت خود پیدا کند. دیگری زیر پرچم شیر و خورشید، حق انتخاب پوشش یا حق آموزش به زبان مادری‌اش را مطالبه می‌کند. برای فهمیدن معنای این نشانه‌ها باید از خود کسی پرسید که آن‌ها را برگزیده است. در «زبان مشترک» نیز نوشته‌ام که راه همکاری از کوشش برای فهم تجربهٔ دیگری می‌گذرد. [۱۶]

رنسانس را در زندگی روزمره چگونه می‌شود شناخت؟ روزی که یک زن ایرانی برای داوری دربارهٔ تخصصش به اجازهٔ قیم سیاسی یا مذهبی نیاز نداشته باشد. روزی که یک جوان بلوچ بتواند در جمعی ملی دربارهٔ بودجهٔ آب شهرش سؤال کند و کسی او را بابت لهجه یا زادگاهش به کم‌وطنی متهم نکند. روزی که خانواده‌ای بهایی یا بی‌دین بتواند برای فرزندش همان حق تحصیل و استخدام را بخواهد که دیگران دارند. ایرانی بودن در این معنا برای هر کدام از ما حق می‌آورد و در برابر حقوق دیگری مسئولیت.

اعتراض در ایران هزینهٔ انسانی داشته است. هیئت حقیقت‌یاب مستقل سازمان ملل سرکوب اعتراض‌هایی را که در دسامبر ۲۰۲۵ آغاز شد، کشتار و بازداشت معترضان و نیز صدمات غیرنظامیان در مخاصمه‌ای که با حملات آمریکا و اسرائیل در ۲۸ فوریهٔ ۲۰۲۶ آغاز شد، مستند کرده است. [۱۷] تهدید منتقدان در خارج از کشور نیز موضوع گزارش مجلس عوام بریتانیاست. رویترز در اکتبر همان سال به نقل از مقام‌های ایرانی از برنامهٔ مشروطِ هدف گرفتن کابل‌های زیردریایی خلیج فارس در صورت ازسرگیری جنگ گزارش داد. [۱۸] [۱۹] به باور من، جمهوری اسلامی ضعیف شده و در مسیر فروپاشی سیاسی است، اما کاهش توان حکومت با امن شدن زندگی مردم یکی نیست.

هیچ حملهٔ خارجی نمی‌تواند تعیین کند فردای ایران چه کسی حق نامزدی دارد یا قاضی در برابر چه قانونی مسئول است. این تصمیم‌ها با ایرانیان است. اعتصاب، تجمع مسالمت‌آمیز و تشکل مستقل از راه‌هایی‌اند که مردم می‌توانند ارادهٔ خود را اعلام کنند. شهروندی که با خطر شغلی و خانوادگی این حق را به کار برده است، حق دارد در نوشتن قانون فردا هم شریک باشد. برای من، معنای «پس گرفتن ایران» وقتی کامل می‌شود که او پس از پیروزی نیز بتواند با رهبران پیروز مخالفت کند.

فصل ۹

شاهزاده، رأی مردم و حدود اختیار

من شاهزاده رضا پهلوی را برجسته‌ترین چهرهٔ مخالف جمهوری اسلامی و برخوردار از توان گرد آوردن نیروهای پراکنده می‌دانم. پشتوانهٔ این داوری را باید دقیق بیان کرد. در پیمایش اینترنتی گمان در خرداد ۱۴۰۳، ۷۷٬۲۱۶ نفر از داخل ایران شرکت کردند. پاسخ‌دهندگان می‌توانستند برای انتخاباتی فرضی تا دو نفر را نام ببرند. در نتایج وزن‌دهی‌شده برای جمعیت بزرگسال باسواد داخل کشور، ۳۱٫۴ درصد شاهزاده رضا پهلوی را برگزیدند، بیش از هر فرد دیگر در فهرست. [۲۰] در پیمایش دیگری در سال ۲۰۲۶، حدود ۵۵ درصد از کسانی که گفتند در اعتراضات ژانویه شرکت داشته‌اند، فراخوان شاهزاده را یکی از انگیزه‌های حضور خود شمردند. [۲۱] جامعهٔ مورد پرسش و معنای پاسخ در این دو عدد فرق دارد.

سنجش افکار در کشوری که اظهار عقیده هزینه دارد با محدودیت جدی روبه‌روست. اعتماد به رهبر گذار، ترجیح یک شخص در انتخاباتی فرضی و رأی به شکل حکومت سه داوری جداگانه‌اند. ایرانی‌ای می‌تواند به فراخوان شاهزاده پاسخ دهد و روز همه‌پرسی به جمهوری رأی بدهد. من نمی‌توانم رأی آیندهٔ او را امروز به حساب پادشاهی بنویسم. در نوشته‌ام دربارهٔ شاهزاده رضا پهلوی و پهلویسم نیز میان نقش یک شخصیت، میراث تاریخی یک خاندان و اختیار قانونی یک نهاد تمایز گذاشته‌ام. [۲۲]

در دوران گذار، حدود اختیار نهاد موقت، زمان پایان مأموریت و راه رسیدگی به تخلف باید از پیش روشن باشد. مردم باید متن پیشنهادهای قانون اساسی را پیش از رأی‌گیری بخوانند. موافق و مخالف باید به رسانه دسترسی داشته باشند و مرجعی مستقل باید شکایت دربارهٔ شمارش آرا را بررسی کند. اگر جمهوری سکولار رأی آورد، منِ مشروطه‌خواه همچنان به آبادانی ایران متعهدم. اگر پادشاهی مشروطه رأی آورد، هموطن جمهوری‌خواهم باید بتواند فردای آن روز با همان امنیت از نظرش دفاع کند.

«پهلوی پلاس» برای من معنای مشخصی دارد. توان دولت‌سازی دورهٔ پهلوی را با آزادی احزاب و رسانه، استقلال قضا و قدرت واقعی شهروند برای اصلاح حکومت پیوند می‌دهد. [۲۳] به همین دلیل حاضر نیستم حتی به رهبری که به او اعتماد دارم چک سفیدامضا بدهم. حمایت سیاسی‌ام را با حق داوری خودم به میدان می‌آورم. کسی که این حق را برای خود می‌خواهد باید به رأی و تشخیص همسایه‌اش نیز همان‌قدر احترام بگذارد. [۲۴]

فصل ۱۰

مشروطه را در زندگی یک شهروند بسنجیم

در سوئد، قانون بنیادین حکومت، قدرت عمومی را برخاسته از مردم می‌داند. مجلس نمایندهٔ مردم است، پادشاه یا ملکه رئیس کشور است و دولت کشور را اداره می‌کند و به مجلس پاسخ می‌دهد. [۲۵] این نمونه به ایرانیان نشان می‌دهد که در یک کشور پادشاهی می‌توان محل مسئولیت سیاسی را بی‌ابهام تعیین کرد. ما باید قانون خودمان را با توجه به تاریخ، جغرافیا و تجربهٔ ایرانی بنویسیم. در الگویی که من پیشنهاد می‌کنم، شاه می‌تواند نمایندهٔ تداوم کشور و همبستگی مردم باشد، چون برای حفظ جایگاهش به بردن انتخابات یک حزب وابسته نیست. در این معنا پادشاهی مشروطه شکلی از حکومتِ غیرمستقیمِ خود شهروندان است. مردم با رأی خود نماینده می‌فرستند، بر کار دولت نظارت می‌کنند و می‌توانند اکثریت تازه‌ای به مجلس بیاورند. آنچه این شیوهٔ حکومت را دموکراتیک می‌کند، شهروندیِ برابر است.

در این الگو، نخست‌وزیر باید برای برنامه و بودجه‌اش به مجلس پاسخ بدهد و با از دست رفتن اعتماد آن کنار برود. خبرنگار حق دارد دربارهٔ هزینه‌های دربار همان اسنادی را بخواهد که دربارهٔ یک وزارتخانه می‌خواهد. برابری در برابر قانون زمانی امتحان می‌شود که طرف شکایت فردی بانفوذ باشد و قاضی بتواند به زیان او هم حکم بدهد. شنیده شدن نیز دو جای جداگانه دارد. در سیاست، مردم پیش از تصمیم فرصت بیان نظر و پس از آن حق دانستن دلیل می‌خواهند. در دادخواهی، طرف دعوا حق دارد در موارد مقرر نزد مرجعی صالح، مستقل و بی‌طرف شنیده شود. مواد ۱۴، ۲۵ و ۲۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی مبنایی برای این حقوق‌اند. [۲۶]

از حاکمیت ملی و یکپارچگی سرزمینی ایران دفاع می‌کنم. این تعهد برای من از مرز تا خانهٔ مردم امتداد دارد. امنیت مرز و سیاست خارجی در مقیاس ملی مسئول می‌خواهد. در همان ایرانِ واحد، شورای منتخب یک شهر باید بتواند برای مسیر مدرسه یا بودجهٔ محله‌اش با اختیار واقعی تصمیم بگیرد. پیوند آن شهر با کشور وقتی استوارتر می‌شود که ساکنانش بدانند در مجلس ملی به حساب می‌آیند و برای حل مسئلهٔ محلی ناگزیر نیستند کسی را در پایتخت پیدا کنند. هیچ مقام عمومی هم حق ندارد زبان، مذهب، جنسیت یا عقیدهٔ سیاسی را شرط برخورداری از این سهم کند.

در آغاز این کتابچه از زنی در آبادان گفتم که از وزیر انتقاد می‌کند. می‌خواهم پایان آن را هم به خودش بسپارم. فرض کنیم آن زن در دیداری عمومی رو به شاه بایستد و بپرسد چرا وعدهٔ بیمارستان شهرش به سرانجام نرسیده است. شاه باید بتواند با احترام گوش بدهد. وزیر مسئول باید سند و زمان پاسخ را ارائه کند. نمایندهٔ شهر باید بتواند او را بازخواست کند. و آن زن باید فردا بی‌هیچ ترسی به سر کارش برگردد. اگر این چهار تن بتوانند هر یک کار خود را بکنند، من در آن صحنه معنای «شاهِ قوی در کنارِ شهروندِ قوی» را می‌بینم.

منابع و یادداشت‌ها

۱. و. الیوت بالمر، «پادشاهان مشروطه در دموکراسی‌های پارلمانی». مؤسسهٔ بین‌المللی دموکراسی و کمک انتخاباتی، ۲۰۱۴.

۲. مؤسسهٔ بین‌المللی دموکراسی و کمک انتخاباتی، «رؤسای جمهور غیرِاجرایی در دموکراسی‌های پارلمانی»، از مجموعهٔ راهنماهای تدوین قانون اساسی.

۳. مؤسسهٔ بین‌المللی دموکراسی و کمک انتخاباتی، «انتخاب رئیس‌جمهور در دموکراسی‌های ریاستی و نیمه‌ریاستی»، راهنمای شمارهٔ ۲۱.

۴. مجمع عمومی سازمان ملل متحد، «اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر»، ۱۹۴۸. به‌ویژه مواد ۱۹، ۲۰ و ۲۱ دربارهٔ بیان، تجمع و مشارکت در حکومت.

۵. فابین پیتر، «مشروعیت سیاسی»، دانشنامهٔ فلسفهٔ استنفورد. بحث تفاوت میان اقتدار بالفعل و حق موجه فرمان راندن.

۶. ارنست تاکر، «نادرشاه». دانشنامهٔ ایرانیکا، مدخل زندگی و فرمانروایی نادرشاه افشار.

۷. قانون اساسی مشروطه و متمم آن، ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷. اصول ۲، ۲۶، ۴۴ و ۴۵ متمم، آرشیو بنیاد مطالعات ایران.

۸. دانشنامهٔ ایرانیکا، «اقتصاد در دورهٔ پهلوی». بخش مربوط به تمرکز دولت، زیرساخت و صنعت در دورهٔ رضاشاه.

۹. اوپن‌استکس، «کالبدشناسی و فیزیولوژی»، ویرایش دوم، بخش ۱۴٫۳، پاسخ‌های حرکتی و بازتاب عقب‌کشیدن اندام.

۱۰. مؤسسهٔ ملی استاندارد و فناوری آمریکا، «چارچوب مدیریت ریسک هوش مصنوعی»، نسخهٔ ۱٫۰، ۲۰۲۳. بخش مدیریت، بندهای ۴٫۱ تا ۴٫۳.

۱۱. سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی، «راهنمای فرایندهای مشارکت شهروندان»، ۲۰۲۲. گام هشتم، استفاده از نظر شهروندان و اطلاع دادن نتیجه به آنان.

۱۲. دارون عجم‌اوغلو، سورش نایدو، پاسکوال رسترپو و جیمز رابینسون، «دموکراسی موجب رشد اقتصادی می‌شود». مجلهٔ اقتصاد سیاسی، ۲۰۱۹، دورهٔ ۱۲۷، شمارهٔ ۱، صص. ۴۷ تا ۱۰۰.

۱۳. برنامهٔ توسعهٔ ملل متحد، «شاخص توسعهٔ انسانی». تعریف و روش سنجش ابعاد سلامت، آموزش و سطح زندگی.

منابع و یادداشت‌ها (ادامه)

۱۴. آزمایشگاه رشد دانشگاه هاروارد، «اطلس پیچیدگی اقتصادی». واژه‌نامه و تعریف شاخص پیچیدگی اقتصادی.

۱۵. پیمان بخشایش، «وفاداریِ قابل اندازه‌گیری»، ۱۸ آبان ۱۴۰۵. سنجش مسئولیت و خدمت عمومی و نقد حلقه‌های بسته.

۱۶. پیمان بخشایش، «زبان مشترک، از فهم یکدیگر تا ساختن ایران». ویرایش یکپارچهٔ فارسی، ۱ آذر ۱۴۰۵، به‌ویژه فصل‌های سوم و یازدهم.

۱۷. هیئت حقیقت‌یاب مستقل بین‌المللی دربارهٔ ایران، گزارش به شورای حقوق بشر، سند A/HRC/63/61، نسخهٔ ۱۴ سپتامبر ۲۰۲۶.

۱۸. کتابخانهٔ مجلس عوام بریتانیا، «فعالیت‌های تهدیدآمیز دولت ایران در بریتانیا». گزارش پژوهشی شمارهٔ ۱۰۴۱۳، ۳ نوامبر ۲۰۲۶.

۱۹. رویترز، گزارش دربارهٔ طرح‌های مشروط ایران برای هدف گرفتن کابل‌های زیردریایی خلیج فارس، به نقل از مقام‌های ایرانی، ۲۳ اکتبر ۲۰۲۶.

۲۰. گروه مطالعات افکارسنجی ایرانیان (گَمان)، «ترجیحات سیاسی ایرانیان در ۱۴۰۳». گزارش تحلیلی منتشرشده در اوت ۲۰۲۵، بخش پنجم، جدول ۱ و پیوست روش‌شناسی.

۲۱. گَمان، «نگرش ایرانیان به اعتراضات و جنگ ۲۰۲۶». بخش مربوط به انگیزه‌های شرکت در اعتراضات ژانویه.

۲۲. پیمان بخشایش، «رضا پهلوی، پهلویسم و سکولاردموکراسی مترقی». نوشتهٔ ۳۱ خرداد ۱۴۰۵، نسخهٔ بایگانی نویسنده و متن منتشرشده در سایت.

۲۳. پیمان بخشایش، «پهلوی پلاس؛ راهی برای عبور از گذشته و ساختن آینده». نسخهٔ بایگانی نویسنده و متن منتشرشده در سایت.

۲۴. پیمان بخشایش، «پهلویسم، رهایی یا اطاعت؟». مقالهٔ انگلیسی نویسنده، نسخهٔ بازنگری‌شدهٔ ۲۰ نوامبر ۲۰۲۶.

۲۵. مجلس سوئد، «قانون اساسی سوئد». قانون بنیادین حکومت، فصل اول، به‌ویژه اصول ۱ و ۴ تا ۶، دربارهٔ مردم، مجلس، رئیس کشور و دولت.

۲۶. سازمان ملل متحد، «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی»، ۱۹۶۶. مواد ۱۴، ۲۵ و ۲۶ دربارهٔ دادرسی، مشارکت سیاسی و برابری در برابر قانون.